

خصوصی‌سازی آموزش هدف یا وسیله؟

یونس مولایی: بیراه نیست اگر دوگانه آموزش خصوصی و آموزش دولتی را از مهم‌ترین و تاثیرگذارترین دوگانه‌های آموزشی کشورمان فرض کنیم، دوگانه‌ای که در یکسوی آن تعداد اندکی (بالغ بر ۱۰ درصد) مدارس غیردولتی با حجم انبوهی موفقیت در المپیادها و کنکور قرار گرفته‌اند و در سوی دیگر عمده مدارس فعال کشور با میلیون‌ها دانش‌آموز از طبقات محروم و متوسط حضور دارند که اندک موفقیت آموزشی‌ای را در چنین آوردگاه‌هایی به دست آورده‌اند.

موافقان واگذاری آموزش به بخش خصوصی همواره به کیفیت بالا و نتایج درخشان مدارس غیردولتی اشاره می‌کنند و شاه‌کلید قفل آموزشی را در واگذاری مدارس به بخش خصوصی جست‌وجو می‌کنند. در مقابل مخالفان آنان نیز با تعبیر کردن این وضعیت متضاد به «ویپینگ پولی» کنکور تنها حاصل این مدارس را وابسته کردن نتیجه کنکور دانش‌آموز به میزان پول خرج شده توسط خانواده وی (به‌جای میزان تلاش و استعداد دانش‌آموز) می‌دانند. در این میان نسبت «عدالت» با «کیفیت» در عرصه آموزش را چگونه می‌توان صورت‌بندی کرد و به جایگاهی در اهم و مهم این دو امر دست یافت؟

۱- آموزش عمومی رایگان تا پایان دوره متوسطه از جمله حقوق ابتدایی شهروند جمهوری اسلامی طبق قانون اساسی محسوب می‌شود پس عبور کردن از آن به معنای نادیده‌انگاشتن حقوق اولیه مردم امری محکوم تلقی می‌شود و کمتر کسی به صراحت آن را بیان می‌دارد اما آنچه در این میان نباید نادیده‌انگاشته شود آن است که بی‌کیفیت کردن آموزش دولتی در برابر سطح بالای آموزش در مدارس پولی به معنایی تضییع و نادیده گرفتن حق مسلم هر شهروند است و موجب بی‌اعتباری و کم‌اهمیت شدن حقوق شهروندی طبقات مستضعف و متوسط جامعه در رقابت با اغنیای می‌شود.

۲- سرمایه‌گذاری بخش خصوصی در بخش آموزش به یاد می‌ماند مساله‌ای قابل تحسین است و با وجود مشقوق‌های مالی نیز برای آن در نظر گرفت اما آنچه در نهاد آموزشی کشورمان مشهود است امری کاملا متضاد با این گزاره محسوب می‌شود؛ به عبارتی آنچه در ۲ دهه اخیر بشدت اصالت پیدا کرده آن بوده که بخش خصوصی به‌جای کمک‌رسانی در جهت گسترش علم و علم‌آموزی تبدیل به یک شبه‌دلال برای وارد کردن افراد به محیطی با استانداردها بالاتر و بر مبنای خرج بیشتر شده است. بخش خصوصی در آموزش‌وپرورش بیش از آنکه به دنبال پرورش نیروی انسانی توانا تر باشد تنها سرمایه‌گذاری خود در جهت تک‌عنوانی برتر محدود کرده و به این ترتیب با تبدیل کردن کارواژه خود به ماهیتی تجاری (پول‌خرج‌کن تا در کنکور رتبه بهتری کسب کنی) صرفا مانع پیشرفت استعدادهایی شده که در مدارس دولتی از امکانات کمتر برای موفقیت در آزمون کنکور برخوردار بوده‌اند.

۳- طبق گفته چندی پیش‌مدیر کل آموزش‌وپرورش تهران رقم گسترش پول در موسسات کنکور (که عملا هیچ ماهیت مولدی در مساله علم‌آموزی ندارند) حدود ۴۵۰۰ میلیارد تومان بوده است. به عبارتی میزان حجم پول خرج شده تنها در موسسات کنکوری تهران نزدیک به ۲۲ درصد بودجه کل آموزش‌وپرورش کشور است که با احتساب این رقم در شهرستان‌ها رقم مورد نظر به مراتب به درصدی بالاتر از بودجه کل آموزش‌وپرورش می‌رسد که معنای آن به شکل ساده این است که مردم هزینه‌ای به اندازه نیمی از بودجه رسمی آموزش‌وپرورش را صرف آموزش در موسساتی می‌کنند که باعث موفقیت در آزمون‌های آموزش‌وپرورش و سازمان سنجش می‌شود!

۴- اگر علم‌آموزی را «هدف» سیستم آموزشی کشور بدانیم تقسیم‌های بروکراتیک و اعطای مدرک به افراد حکم «وسيله» را برای تنظیم این سیستم دارد، هر گاه بخش خصوصی در جهت هدف حرکت کند می‌توان کنشگری آن را یک کنش مثبت فرض کرد و هر گاه به تقویت وسیله و اصالت دادن به مسائلی همچون کنکور مشغول شود، ورود بخش خصوصی در جهتی خلاف عدالت و مصلحت جمعی بوده است. بر این اساس می‌توان نقش آفرینی مثبت و منفی بخش خصوصی را بسته به آنکه در جهت علم‌آموزی حرکت کند یا کارواژه خود را بر مبنای نقش آفرینی در رقابت برای کسب رتبه‌های برتر آزمون‌های سراسری تعریف کند، مورد ارزیابی قرار داد.

مجموعا و با یک نگاه ساده به شکاف میان نتایج مدارس دولتی و غیردولتی در کنکورهای سراسری و غلبه بافتن اقلیت توانگری که توانایی پرداختن شهریه‌های نجومی را دارند می‌توان به این نتیجه و جمع‌بندی رسید که بخش خصوصی با ورود به نهاد آموزشی کشور به‌جای آنکه تبدیل به یک مکمل تقویت‌کننده شود تنها ماهیتی تضعیف‌کننده برای دانش‌آموزان مدارس دولتی داشته و آنها را وادار به رقابت نابرابری کرده که غالب اوقات حتی پیش از نواخته شدن سوت آغازینش باعث از دست رفتن روحیه و انگیزه آنان می‌شود.

صادق فرامرزی: در سال‌های اخیر هر جا نشانی از کنکور بوده است نام چند موسسه آموزشی بزرگ نیز درخشیده اما در مقابل این موسسات نیز هرجا سخنی در نقد کنکور و سیستم آموزشی کشور بوده نام سیدمجید حسینی به‌عنوان جلودار مخالف با این سیستم به چشم خورده است. این استاد دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران که مدتی است با سخنرانی‌ها و مطالب نقادانه خود موج بزرگی از مخالفت‌ها را علیه کنکور و سیستم آموزشی کشور برانگیخته است نوک پیکان انتقادات خود را به سمت یک مافیای آموزشی گرفته که مدعی است منافع مادی آنان مانع از هرگونه اصلاحی در این امر می‌شود. بحث بر سر چرایی مخالفت با سیستم کنکور به‌عنوان یک مسابقه پرسابقه در نهاد آموزشی کشور، ماهیت تجاری پیدا کردن علم‌آموزی رسمی و مساله عدالت آموزشی، ما را بر آن داشت تا با وی به گفت‌وگو بپردازیم و نظراتش را جویا شویم.

■ **در روزهای پس از اعلام نتایج اولیه کنکور قرار داریم و طبق روال هر ساله، فضای عمومی و رسانه‌ها در حال الگوسازی از افراد برتر کنکور و مدارس و موسساتی هستند که این افراد در آنها مشغول به تحصیل بوده‌اند؛ مجموعه این الگوسازی را دارای چه نتایج مثبت و منفی‌ای تلقی می‌کنید؟**

تفکر کنکوری از اساس مخرب سیستم آموزشی کشور است، اینکه عده‌ای به‌علت داشتن یکسری استعداد خاص همانند استعداد ریاضی یا حفظی تبدیل به نمونه و الگوهای ارشد برای دانش‌آموزان کشور بشوند، تحت تاثیر این نگاه تستی و تجاری حاکم بر آموزش‌وپرورش است. سیستم آموزش‌وپرورش با کنکور تبدیل به مرکز درآمدی برای مجموعه‌هایی شده که خارج از کسب درآمد بدون دغدغه تربیت در حال کسب درآمدهای میلیاردی هستند؛ بر اساس شنیده‌ها نزدیک به ۸ هزار میلیارد تومان هزینه این جابه‌جایی اقتصادی تحت تاثیر کنکور است. طبیعتا در چنین فرآیندی که عده‌ای به چنین رقم‌های کلانی دست پیدا می‌کنند رتبه‌های برتر کنکور نیز از طریق همین «مافیای آموزش» تبدیل به الگوهای برای جامعه می‌شوند. فکر می‌کنم اساس و اوج نگاه تک‌بعدی حاکم بر آموزش و تربیت، خود را در قالب همین اعلام افراد برتر کنکور نشان می‌دهد. در کشورهای صنعتی، برتر کسی نیست که تست بیشتر می‌زند یا دامنه حفظیات او بیش از دیگران است، بلکه معیار برتری در آن جوامع مساله «کارآفرینی» است و نخیه به عنوان کسی تعریف می‌شود که می‌تواند رابطه‌ای میان مهارت‌ها و علم برقرار کند اما ما به‌جای آنکه کارآفرینان را تبدیل به الگو کنیم، اشخاصی را که استعداد خاص و محدودی داشته‌اند و در نهایت تلاش زیادی کرده‌اند، از طریق حمایت شدید موسساتی که منافع اقتصادی‌شان وابسته به کنکور است تبدیل به الگوهای جامعه می‌شود که به عبارت دیگر، می‌توان گفت معمولا افرادی که رتبه‌های برتر را کسب می‌کنند، افرادی نیستند که بتوانند نظمی را که در آن درس خوانده‌اند تغییر بدهند. «آدام گرنت» در کتاب «تابه‌های کوچک» خود می‌گوید: «ما هیچ‌وقت از افرادی که هوش و حافظه بلندی دارند و خوب حفظ می‌کنند انتقادی به سیستم نمی‌شنویم». مجموعه‌ای می‌توان گفت معرفی رتبه‌های برتر کنکور به‌عنوان الگو دو مشکل ایجاد می‌کند، چرا که از یکسو ذهن جامعه را از سمت کارآفرینی به سمت حفظیات و ریاضیات می‌برد و از سوی دیگر موجب تضعیف عدالت آموزشی می‌شود.

■ **شما در مباحث‌تان تعریفی متمایز از نخیه با آنچه در سیستم آموزشی شناخته می‌شود ارائه کرده‌اید؛ به این حال اساسا می‌توان ذات نخیه‌پروری را با کارآمدی آموزش همگانی قابل جمع دانست؟ برای مثال، در سطح آموزش عالی دانشگاه صنعتی شریف را داریم که افرادی را در بالاترین سطح تخصص تربیت می‌کند و آنها در نهایت به مهاجرت فکر می‌کنند یا دانشگاه‌هایی را داریم که صرفا تولید مدرک می‌کنند؛ در این دوگانه متضاد چقدر می‌توان به کارآمدی نخبگان با تعریف شما امید داشت؟**

رابطه سیستم آموزشی در ایران با مساله نخیه‌پروری رابطه‌ای معکوس است. ما غالبا کسانی را نخیه تعریف می‌کنیم که کمترین مهارت برقراری ارتباط اجتماعی، انعطاف‌پذیری و خلاقیت را در سازمان ذهن دارند و در این میان مسابقه پرسابقه آموزشی‌ای که برگزار می‌شود کمک می‌کند افرادی با کمترین ویژگی نخبگی به‌عنوان نخیه معرفی شوند. از طرف دیگر کسانی هم که رتبه‌های برتر کنکور را کسب می‌کنند خودشان واجد استعدادی در زمینه‌هایی مثل ریاضیات یا حفظیات بوده‌اند اما این سیستم به افرادی آنان را مدیریت می‌کند که حتی خود این افراد نیز به سمت مهاجرت گرایش پیدا می‌کنند، یعنی ما می‌آییم و بخش زیادی از منابع کشور را صرف شناسایی، حجم دیگری از منابع کشور را صرف ارتقا دادن‌شان می‌کنیم ولی در نهایت مهاجرت آنها مواجه می‌شویم. علت این مهاجرت چیست؟ چون ما به آنها جنگیدن و شکست خوردن در این اصلاح سیستم را زیاد نداده‌ایم؛ در سیستم نخبگانی مان افرادی را پرورش داده‌ایم که می‌توانند براحتی به‌جای نقد کردن یک سیستم از سیستم خارج شوند. در واقع حجم زیادی از منابع صرف پرورش نخبگانی می‌شود که در نهایت نفع‌شان به کشور نمی‌رسد و به گزینه مهاجرت می‌آید.

■ **بر اساس تعاریف شما می‌توان اینگونه نتیجه گرفت که سیستم موجود نخیه بودن را که ذاتا باید خلاق باشد محدود به یکسری استانداردهای بسته‌بندی شده کرده است؟**

ما در تعریفمان از نخیه اینگونه عمل نمی‌کنیم که شخصی را از نخیه شدن محروم کنیم، بلکه اساسا غیرنخیه‌ها را به‌عنوان نخیه انتخاب می‌کنیم. به عبارت دیگر، سازمان آموزشی ما اصلا اجازه خلاقیت به افرادی را که نخیه هستند نمی‌دهد، به‌عنوان مثال خلاقیت نیاز به بازیگوشی، فراغت و حتی بطالت دارد اما در سیستم آموزشی، شما این چیزها را از فرد خلاق مضایقه می‌کنید و شخصی را به‌عنوان نمونه برای دیگران انتخاب می‌شود که می‌کنید که خلاق نیست. ما در سیستم آموزشی خود می‌گوییم فقط درس بخوانید تا نخیه شوید و عملا امکان خلاقیت را از نخبگان اصلی می‌گیریم، چراکه خلاقیت در نسبت با جامعه، محیط و مشکلات شکل می‌گیرد اما سیستم ما شرط نخیه شدن را دوری از این مسائل می‌بیند.

■ **اگر در دوری از این مسائل همه این‌نقدها را به سیستم آموزشی کشور قبول کنیم سوالی پیش می‌آید که در بعد ایجابی چه جوامعی وجود دارند که فضای آموزشی‌شان بر مبنای ارزش‌گذاری‌های شما شکل گرفته باشد؟**

تقریبا تمام ۸ کشور صنعتی، کشورهای حوزه اسکندیناوی، کشورهای شرق آسیایی و حتی کشوری مثل سنگاپور سیستم خود را بر این مبنا شکل داده‌اند و اگر بر این مبنا پیش نروند اساسا پیشرفتی نمی‌توانند داشته باشند، چرا که بین رشد اقتصادی یک کشور با خلاقیت منابع انسانی آن رابطه‌ای ذاتی وجود دارد.

■ **موافقان سیستم موجود ممکن است نقدهای شما را وارد بدانند اما این سوال را از شما داشته باشند که گذار از آموزش‌وپرورش به آموزش عالی لزوما نیازمند یک مکانیسم برای تعیین جایگاه افراد است ولی زمانی که کنکور نقد می‌شود مابه‌ازایی در برابر آن ارائه نمی‌شود که این کارواژه را بر مبنای انصاف و عدالت تحقق بخشد؛ جایگزین شما برای**

نقد نظام آموزش و سنجش کشور در گفت‌وگوی «وطن امروز» با دکتر سیدمجید حسینی

چرا همه می‌خواهیم به دانشگاه برویم؟



این سیستم چیست؟

زمانی که می‌گوییم مخالف کنکور هستیم مخالفتم معطوف به یک امتحان نیست، بلکه معطوف به تفکر کنکوری است، من مخالف تبدیل کردن بچه‌های مان به سوزه‌های رام سیستم مافیایی دانشگاه هستم. تفکر کنکوری و تبدیل دانش‌آموزان به محل کسب درآمد این مافیا، محل نقد اصلی من است. برای شما مثالی می‌زنم؛ کشور سوئیس که از نظر کیفیت زندگی در بهترین جایگاه جهانی قرار دارد تنها ۲۰ درصد مردمش دانشگاه را تجربه می‌کنند اما چرا باید بیش از ۸۰ درصد جوانان ما به دانشگاه بروند؟ این دانشگاه چه تاثیری در کیفیت زندگی جامعه ما داشته که تا این حد به دنبال گسترش کمی آن بوده و هستیم؟

■ **نگاه بدبینانه این است که با درگیر کردن جوانانی که سن اشتغال‌شان رسیده به مسائلی مثل کنکور و دانشگاه، قصد به تاخیر انداختن مطالبه آنها وجود داشته**

این مساله اثر عکس می‌گذارد که ما شاهد آن هم هستیم، چرا که افراد بعد از درگیر شدن با سیستم دانشگاه دامنه انتظاری شغل‌شان فراتر می‌رود، به‌گونه‌ای که الان ۵۵ درصد دارندگان مدرک لیسانس شاغل هستند ولی در دارندگان دیپلم این عدد به ۸۵ درصد می‌رسد، بنابراین مخالفت ما با کنکور به معنای حذف صرف یک امتحان نیست بلکه باید نگاه تستی، غیرخلاق و غیرکارآفرین از مهدکودک تا دانشگاه حذف شود. برای روشن شدن بحث بهتر است به این مساله اشاره کنم که وقتی ما با کنکور مخالفت می‌کنیم، در واقع داریم با کلیت یک سیستم و نگاه آموزشی مخالفت می‌کنیم که اغلب وجوه آن در کنکور جلوه‌بخش می‌شود. کنکور در سیستم ما مثل پازل است که وقتی بخواهیم آن را درست کنیم باید تمام اجزای آن را درست کنیم و وقتی با آن مخالفت می‌کنیم یعنی در حال مخالفت با تمام نقاط سیستم آموزشی کشور هستیم. اگر دانش‌آموز در دبستان با حفظیات بزرگ می‌شود، کار کردن را نمی‌آموزد، ایزوله می‌شود و... ما تاثیر آن را در کنکور می‌بینیم. پس برای حذف کنکور باید سازمان ذهنی کودک را از دبستان تغییر بدهیم و الا اینکه بخواهیم مبنای پذیرش در دانشگاه را مدخل ۳ سال آخر بدانییم به معنای حذف کنکور نیست، بلکه شکل دیگری از کنکور است. ■ **با این اوصاف وقتی تحصیلات، ماهیتی رقابتی به خود بگیرد علم‌آموزی هم تبدیل به صنعت می‌شود و در این صنعت پرداخت رقم بیشتر به معنای احتمال موفقیت بالاتر است. در این شرایط چه راهکاری برای «عدالت آموزشی» می‌توان تجویز کرد؟ عده‌ای معتقدند با تعطیل کردن مدارس خصوصی شرایط رقابت را برای همه تقریبا یکسان کنیم و عده دیگری معتقدند در شرایطی که کیفیت آموزش دولتی اینقدر پایین است تعطیل کردن مدارس متوسط و محروم جامعه وجود دارد. از نظر من راهی به غیر از این مساله وجود ندارد که ما به همان ساختار آموزشی طرح شده در قانون برگردیم و منابع ملی مصرف احیای سیستم آموزشی دولتی شود. تا زمانی که عدالت آموزشی احیا نشود**

توسعه امری بی‌معناست، چون مابهرترین استعدادهای را از دست می‌دهیم.

■ **یکی از نکاتی که بارها در صحبت‌های‌تان به آن اشاره کردید این مساله بود که در نظام آموزشی ما اولویت و اصالت با رشته‌های فنی و تجربی است و به علوم انسانی و هنر در قالب رشته‌های تشریفاتی نگاه می‌شود. این اولویت‌یابی بیش از آنکه ناشی از سیاست‌گذاری باشد تاثیرپذیرفته از مبنای ذهنی جامعه است، برای مبارزه با این پیش‌فرض غلط باید از کجا آغاز کرد؟**

نقش دادن علوم‌انسانی در روند تصمیم‌گیری‌های کلان کشور تنها راه برورفت از این پیش‌فرض غلط است. تا زمانی که علوم انسانی در سیاست و سیاست‌گذاری کشور امری مهم تلقی نشود، نمی‌توانیم انتظار داشته باشیم که در عرصه آموزش مساله مهمی محسوب شود. ما در سیاست‌گذاری مدیریت جاری کشور به مردم اثبات کرده‌ایم که علوم انسانی مهم نیست و حالا انتظار توجه به آن از سمت مردم را داریم. در همین مساله آموزش که مورد بحث ماست، می‌توانیم به این نکته توجه کنیم که علوم انسانی نه در سیاست‌گذاری و نه در توسعه آموزشی‌مان هیچ نقشی ایفا نمی‌کند و وقتی در این سطح علوم انسانی جدی گرفته نمی‌شود طبیعی است از جانب مردم هم چندان تمایلی به آن وجود نداشته باشد.

■ **ممکن است پاسخ سیستم به این نقد از زاویه دیگری باشد و ادعا کند چون بود سیستم آموزشی در مساله علوم انسانی نیروهای قوی‌ای نبوده است پس به خودی خود باعث کنار گذاشته شدن متخصصان این حوزه شده؛ افرادی را که این نوع نگاه را به مساله دارند چقدر محق می‌دانید؟**

به هیچ وجه محق نیستند چون این اتفاق از سیستم آغاز شد. مثالی می‌زنم؛ اینکه این حجم از گرایش به علوم پزشکی در این چندسال اخیر شکل گرفته است تا حد زیادی متأثر از طرح تحول سلامتی است که وزارت بهداشت پیگیر و مجری آن بوده است. در این طرح یک دانشجوی پزشکی ماهانه تا ۱۳ میلیون تومان بابت آن حقوق می‌گیرد و این باعث شده که گرایش به این رشته در سال‌های اخیر، داوطلبان کنکور تجربی را به ۶۴۰ هزار نفر برساند. درباره علوم انسانی نیز همین گونه است و این فرضیه که علوم انسانی افراد ضعیفی را تحویل سیستم مدیریتی داده برخلاف چیزی است که در تاریخ شاهد آن هستیم. تاریخ به ما نشان می‌دهد که از ابتدا سیستم گرایش به این داشته تا مدیریت امور را به مهندسان بسپارد؛ این مورد شما به دوره هویدا مراجعه کنید و ببینید که تخصصت‌بار سازمان برنامه و بودجه توسط آقای ابتهاج و مجموعه‌هایی که در MIT درس خوانده بودند ایجاد شد و اینها مدیریت، برنامه‌ریزی مهندسی تحویل ما می‌دهد و مغز مهندسی محکم است در ظاهر امر حدی از توسعه را به ارمان‌ها بیورد اما در واقع امر، نتیجه نهایی آن توسعه را باید در وضعیت عدالت کشور مشاهده کنیم. تاریخ نشان می‌دهد که بزرگ‌ترین سیاستمداران کشور در گذشته و حال فارغ‌التحصیلان علوم انسانی بوده‌اند، پس نمی‌توان این سیاست کلان در بی‌توجهی به علوم انسانی را منتسب به عدم ناکارآمدی افراد مشغول در حوزه علوم انسانی دانست.

■ **در پایان اگر نکته مغفول مانده‌ای به ذهن‌تان می‌رسد بفرمایید!**

این روزها زیاد گفته می‌شود منتقدان کنکور مخالف عدالت هستند اما واقعیت امر آن است تا زمانی که تفکر کنکوری بر سیستم آموزشی ما حاکم باشد عدالت محقق نخواهد شد و مهم‌تر از آن اینکه تا زمانی که تفکر کنکوری بر سیستم آموزشی ما حاکم است، نمی‌توان با حذف خود کنکور در قالب‌های مختلف به جایگزینی صحیح رسید.

